

فقه الحدیث و گونه‌شناسی روایات مناقب امام حسین در صحیح البخاری

۱ عبدالرحیم رحیمی

۲ سید محسن کاظمی

۳ سید کمال حسینی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۴/۲۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۸/۱۴

چکیده

امام حسین علیه السلام، شهید کربلا، و عصاره اهل بیت علیهم السلام، به مقیاس ویژگی‌های که دارد، شخصیت ایشان، به عنوان یکی از محورهای بحث میان اندیشمندان قرار گرفته و از جهات مختلفی به آن پرداخته‌اند. در این میان، یکی از بحث‌های مهم، مقام و جایگاه امام، در منابع روایی اهل سنت بوده که برخی پژوهش‌های در این باره انجام یافته است. اما «صحیح البخاری» - که معتبرترین کتاب حدیثی اهل سنت است - تحقیق قابل ملاحظه‌ای در آن، در خصوص این موضوع انجام نشده و این امر موجب گردیده تا این گمانه وارد آید که در این اثر به مناقب امام حسین علیه السلام توجهی نشده است. پژوهش فراروی درصدد تبیین مقام و جایگاه امام حسین در صحیح البخاری است. یافته‌های پژوهش حاضر - که با روش توصیفی - تحلیلی و مبتنی بر مطالعات کتابخانه‌ای نگارش یافته است - نشان می‌دهد که بخاری ضمن این که حدوداً نه روایت را از طریق امام حسین در این کتاب نقل کرده، بابتی را تحت عنوان «باب مناقب الحسن و الحسین علیهما السلام» آورده که در ذیل آن، نه روایت را در رابطه به مناقب امام حسن و امام حسین علیهما السلام را جمع‌آوری نموده است. از مطالعه و فقه الحدیث روایات بخاری در این خصوص، به دست می‌آید که امام حسین علیه السلام نسبت به سایر اهل بیت علیهم السلام، شباهت

۱. دانشجوی دکتری تفسیر تطبیقی، جامعه المصطفی العالمیه (گلستان) و دانشیار دانشکده شرعیات دانشگاه بلخ -

افغانستان (نویسنده مسئول) (rahimi998877@gmail.com).

۲. دانشیار، جامعه المصطفی العالمیه، واحد گرگان (sayedmk60@gmail.com).

۳. استادیار جامعه المصطفی العالمیه، گلستان (S.k.hosseini113@gmail.com).

بسیار نزدیکی به پیامبر داشته، به عنوان فرزند، همواره تحت مراقبت، محبت و شفقت ایشان قرار داشته و از جایگاه ویژه‌ای نزد او و اصحابش برخوردار بوده که حتی پیامبر، معیار دوستی و دشمنی با خود را، دوستی و دشمنی با حسین تعیین کرده است. کلیدواژه‌ها: فقه الحدیث، روایات، مناقب، امام حسین علیه السلام، صحیح البخاری.

مقدمه

در عقیده اهل سنت، معتبرترین منبع روایی، کتاب «صحیح البخاری» است. امام بخاری برای جمع‌آوری، تخریج و تدوین این اثر حدود شانزده سال زمان صرف کرده و برای اخذ حدیث در آن شرایط و معیارهای خاصی برگزیده است. او پس از اعتبارسنجی، دقت و انضباط کامل، روایات را فراهم آورده و از آوردن روایاتی که اعتبار آن نزد وی احراز نشده، پرهیز کرده است.

صلابت و اتقان نویسنده، سبب گردیده تا وجود روایت در این کتاب، دلیل محکمی بر صحت آن باشد. بیشتر محدثین، پس از او نیز، معیارهای او را تعقیب نموده و کتاب وی را ملاک برای صحت حدیث قرار داده‌اند. به این ترتیب، ترسیم مناقب و جایگاه امام حسین در این کتاب، نقش مهمی در تبیین میزان اعتبار و منزلت ایشان در نزد اهل سنت دارد. از این رو، پی‌جویی مقام و جایگاه امام در این کتاب از مسائل پراهمیت به شمار می‌رود. فرضیه‌ای که در پاسخ به این پرسش اصلی «مقام و جایگاه امام حسین در صحیح البخاری چیست» استوار است، این است که امام حسین هم در تکوّن ابواب و هم در سند بخاری نقش داشته و هم در خصوص حادثه کربلا، شهادت و مناقب ایشان، در آن روایاتی نقل شده است.

بدین اساس می‌توان چنین نتیجه گرفت که امام در عموم منابع روایی اهل سنت و حتی در معتبرترین کتاب حدیثی آنان از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است. بنابراین، خیال‌های خامی که امام را منحصر در یک قوم و یا یک مذهب پنداشته‌اند، با اثبات و تبیین این گونه مسائل منتفی می‌شود و وحدت و اقتدار مسلمانان را گامی به جلوتر می‌راند.

از آن جایی که محور اصلی این تحقیق، فقه الحدیث و گونه‌شناسی روایات مناقب امام حسین در صحیح البخاری است، سعی بر آن خواهد بود که دامنه بحث از صحیح البخاری و کتاب‌هایی که آن را شرح کرده‌اند، فراتر نرود. البته گاهی برای گونه‌شناسی و بررسی سندی و متنی روایات، به سایر منابع روایی و تاریخی اهل سنت نیز ارجاع داده می‌شود.

پیشینه بحث

درباره جایگاه و مناقب امام حسین در کتب روایی اهل سنت مطالب زیادی نقل شده؛ به گونه‌ای که فهرست‌نگاری آن‌ها دشوار است؛ اما آن‌چه مورد نظر این پژوهش است، فقه الحدیث و گونه‌شناسی روایات مناقب امام حسین در صحیح البخاری است و در خصوص این مسأله تا حال هیچ اثر مستقلاً نگاشته نشده است. البته برخی کتاب‌ها و مقالاتی که به نحوی، با این موضوع ارتباط دارد، قرار ذیل است:

۱. کتاب امام حسین از دیدگاه اهل سنت، اثر علی باقر شیخانی که با استناد به منابع متعدد تاریخی و حدیثی اهل سنت، به شرح حال، فضایل، اخلاق، سیره عملی، موضع‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی و واقعه عاشورا پرداخته است.
۲. کتاب فضایل علی و فاطمه و الحسنین ما روی البخاری و مسلم فی الصحیحین، نوشته محمد طاهر القادری که حدود چهل روایت را در فضایل امام علی، فاطمه، حسین و حسین علیه السلام از صحیح البخاری و مسلم نقل کرده و صرفاً به ترجمه اردوی آن اکتفا نموده است. او همچنان در دو کتاب دیگر خود، مرج البحرین فی مناقب الحسنین و هدی الثقلین فی حب الحسنین نیز با تجمیع روایات و ترجمه اردوی آن بسنده کرده است.
۳. مقاله «امام حسین در روایت اهل سنت» نوشته ابوالحسن ربانی سبزواری که فقط به تجمیع برخی روایات فضایل و مناقب امام حسین پرداخته و در ضمن روایتی را از بخاری نیز نقل کرده است.
۴. مقاله «شخصیت اخلاقی امام حسین در منابع اهل سنت» نوشته فاطمه سادات علوی علی‌آبادی، بدون آن‌که از بخاری روایتی نقل کند، با استناد به برخی منابع سنی و شیعی، با رویکرد مقایسه‌وی، به بعضی از نمونه‌های شخصیت اخلاقی امام اشاره کرده است.
۵. مقاله «نگاهی به زندگانی و قیام امام حسین در منابع اهل سنت» اثر علی جباری که با تکیه به برخی منابع تاریخی و روایی اهل سنت، به گونه گذرا، به زندگانی، قیام و شهادت امام پرداخته است.
۶. عموم شارحان بخاری، همانند سایر روایات، به شرح و توضیح روایات مربوط به مناقب امام حسین نیز پرداخته‌اند که در این پژوهش بیشتر به اقوال آنان ارجاع داده می‌شود. چنان‌که ملاحظه شد، نگارش‌های انجام‌یافته درباره روایات مناقب امام حسین در

صحیح البخاری، یا اصلاً به فقه الحدیث و گونه‌شناسی روایات نپرداخته‌اند و یا به گونه‌ای ضمنی و غیرمستقل، اشاره‌ای جزئی و غیرمعتنابه به آن داشته‌اند. بنابراین، پژوهش حاضر، به گونه مستقل به فقه الحدیث و گونه‌شناسی روایات مناقب امام حسین در صحیح البخاری می‌پردازد. این امر، وجه تمایز و امتیاز این جستار را نسبت به پژوهش‌های دیگر را نشان می‌دهد.

۱. خلاصه از زندگی امام حسین

ابوعبدالله، سید الشهداء، حسین بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام فرزند فاطمه الزهراء علیها السلام، نوه پیامبر صلی الله علیه و آله، سردار جوانان اهل بهشت، در مدینه روز سه‌شنبه یا پنج‌شنبه، سوم یا پنجم شعبان سال چهارم هجرت چشم به جهان گشود^۱ و پیامبر صلی الله علیه و آله در گوشش اذان گفت^۲ و اسمش را حسین گذاشت.^۳

او هنگام وفات پیامبر صلی الله علیه و آله در حدود هفت سال عمر داشت.^۴ در فتوحات متعددی، همراه با سعید بن العاص به گرگان و طبرستان و با عبدالله بن ابی‌السرْح به افریقا و قسطنطنیه شرکت داشته است.^۵ امام علیه السلام، در دهم ماه محرم سال ۶۱ هجری همراه با هفتاد و دو تن از اهل بیت و یاران باوفایش در کربلا، به سن ۵۵ یا ۵۶ سالگی به شهادت رسیدند.^۶

۲. جایگاه امام حسین در عناوین ابواب و سند روایات صحیح البخاری

یکی از ویژگی‌های کتاب صحیح البخاری، عنوان‌گذاری باب‌های آن است. بخاری، در انتخاب ابواب چنان دقت نظر نموده که شارحان کتابش را با مشکلات جدی مواجه ساخته است. این باعث شد که اصطلاح «فقه البخاری» به وجود آید و آثار متعددی برای حل این معضل تحت عنوان «تراجم ابواب البخاری» به نگارش درآمد.^۷ بنابراین تخصیص بابی برای

۱. تهذیب الأسماء و اللغات، ج ۱، ص ۱۶۳؛ الاستیعاب فی معرفة الصحابة، ج ۱، ص ۳۹۲؛ الکوثر الجاری الی ریاض

أحادیث البخاری، ج ۶، ص ۴۸۸.

۲. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۹۷.

۳. الکوثر الجاری الی ریاض أحادیث البخاری، ج ۶، ص ۴۸۸.

۴. تاریخ الأئمة، ص ۱۳.

۵. البداية و النهایة، ج ۸، ص ۴۰-۴۱.

۶. تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۵۶.

۷. الامام البخاری و فقه التراجم فی جامعه الصحیح، ص ۶۹-۷۰.

یک موضوع، نمایان‌گراهمیت و جایگاه آن موضوع در این کتاب است.

امام بخاری، در باب مستقلی ذیل عنوان «باب مناقب الحسن والحسین رضی الله عنهما»،^۱ به نقل روایات فضایل و مناقب امام حسن و امام حسین پرداخته است. «مناقب» جمع «منقبة» به معنای اوصاف حمیده، مفاخر، خصال نیک، سجایای پسندیده، صفات و هنرهای که موجب ستودگی شود. «منقبة» ضد «مثلبه» است و برای کسی استعمال می‌شود که خود و یا پدران وی دارای خصال نیک باشند.^۲

بخاری در این باب، هشت روایت مسند و یک روایت معلق را نقل کرده که سه روایت نخست، روایت پنجم، روایت ششم و روایت هشتم، به مناقب امام حسن، روایت چهارم، به مناقب امام حسین، روایت نهم به مناقب هردو روایت هفتم به مناقب همه اهل بیت می‌پردازد.^۳

از شیوه باب‌بندی‌های بخاری دانسته می‌شود که چهار نوع باب، در این کتاب وجود دارد و آن را می‌توان به ابواب ظاهری، استنباطی، ارسالی و مفرد تعبیر کرد. ابواب ظاهری، یعنی باب‌هایی که ارتباط معنایی آن‌ها با احادیث زیرمجموعه‌اش واضح و روشن باشد. ابواب استنباطی، یعنی این ارتباط روشن نبوده و از محتوای احادیث زیرمجموعه آن کشف و استنباط می‌شود. ابواب ارسال، یعنی صرفاً واژه «باب» به کار رفته و با هیچ پسوندی ترکیب نیافته است و ابواب مفرد که در ذیل آن هیچ روایتی نقل نشده است.^۴

مطابق این تقسیم‌بندی، باب مورد بحث، از جمله ابواب ظاهری به شمار می‌رود؛ زیرا ارتباط آن با احادیث زیرمجموعه‌اش آشکار بوده و هردو به مناقب و فضایل امام حسین و امام حسن دلالت دارد. نکته این‌که بخاری مناقب امام حسن و امام حسین را ذیل یک باب جمع نموده، شاید از این جهت باشد که در بسیاری از اوصاف و مناقب هردو با هم مشترک‌اند و حتی در برخی روایات، مناقب ایشان یک‌جا ذکر شده است.^۵

وجه این‌که بخاری واژه «مناقب» را بدون قید و به گونه عام آورده است، اشاره به این دارد

۱. صحیح البخاری، ج ۵، ص ۲۶. در نسخه‌های بخاری، به جای «رضی الله عنهما»، «عليهما السلام» آمده است (منحة الباری شرح البخاری، ج ۷، ص ۷۶).

۲. لسان العرب، ج ۱، ص ۷۶۸؛ تاج العروس، ج ۴، ص ۳۰۱؛ جمهرة اللغة، ج ۱، ص ۳۷۵؛ دیوان الادب، ج ۱، ص ۲۸۳.

۳. صحیح البخاری، ج ۵، ص ۲۶.

۴. «الامام البخاری وفقه التراجم فی جامعه الصحیح»، ص ۷۴.

۵. فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج ۷، ص ۹۵.

که فضایل و مناقب امام حسن و امام حسین بسیار زیاد بوده، ولی با توجه به عدم گنجایش کتاب خود، از باب نمونه روایاتی محدودی را ذیل آن نقل می‌کند؛ چنان که کرمانی و عینی در شرح همین باب می‌گویند که مناقب و فضایل آنان به حدی بسیار است که اندازه مشخصی ندارد و قابل شمارش نیست.^۱

خاطر نشان باید کرد که امام بخاری حدود نه روایت را از طریق امام حسین، از امام علی، از پیامبر ﷺ روایت کرده^۲ و در روایت دیگری به تاریخ شهادت او اشاره‌ای داشته است.^۳

۳. امام حسین؛ ریحانه و پاره‌تن پیامبر

بخاری به نقل از ابن عمر، روایتی را می‌آورد که:

قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: هُمَا رِيحَانَتَايَ مِنَ الدُّنْيَا؛^۴

آن دو تن (حسن و حسین) دو گل ریحان من از دنیا هستند.

از بررسی مجموع روایات کتب حدیثی اهل سنت، به دست می‌آید که پیامبر جز «حسن و حسین» کسی را «ریحانه خود» نگفته است.^۵ بدین اساس، بسیاری از محدثان و مورخان، واژه «ریحانه» را به عنوان لقب و وجه تمایز ایشان به کار برده‌اند.^۶ شارحان بخاری، معمولاً واژه «ریحانه» را به معنای «گل خوش بو» تفسیر کرده و به آن اکتفا نموده‌اند،^۷ ولی از بررسی دقیق این واژه در کتب روایی، دانسته می‌شود که حدیث شناسان برای آن پنج معنا بیان داشته‌اند:

۳-۱. گل خوشبو

ریحانه، یعنی گل خوشبو و هر گیاهی که دارای بوی خوش باشد.^۸ با توجه به این معنی،

۱. الكواكب الدراري شرح البخاري، ج ۱۵، ص ۲۰؛ عمدة القاري شرح البخاري، ج ۱۶، ص ۲۳۹.

۲. احاديث شماره: ۱۱۲۷، ج ۲، ص ۵۰؛ ۲۰۸۹، ج ۳، ص ۶۰؛ ۲۳۷۵، ج ۳، ص ۱۱۴؛ ۳۰۹۱، ج ۴، ص ۷۸؛ ۴۰۰۳، ج ۵، ص ۸۲؛ ۴۷۲۴، ج ۶، ص ۸۸؛ ۵۷۹۳، ج ۷، ص ۱۴۲؛ ۷۳۴۷، ج ۹، ص ۱۰۶؛ ۷۴۶۵، ج ۹، ص ۱۳۷.

۳. صحيح البخاري، ج ۴، ص ۸۳.

۴. همان، ج ۸، ص ۸.

۵. التوضيح لشرح الجامع الصحيح، ج ۲۰، ص ۳۵۵.

۶. التاريخ الكبير، ج ۲، ص ۳۸۱؛ الثقات، ج ۳، ص ۶۸؛ المعجم الكبير، ج ۳، ص ۹۴؛ تاريخ الاسلام، ج ۳، ص ۹۳.

۷. عمدة القاري شرح البخاري، ج ۱۶، ص ۲۴۳؛ فتح الباري شرح صحيح البخاري، ج ۱، ص ۱۲۶؛ ج ۱۰، ص ۴۲۷؛ منار القاري شرح البخاري، ج ۴، ص ۲۶۹؛ الكوثر الجاري الى رياض احاديث البخاري، ج ۹، ص ۴۱۰؛ منحة الباري شرح البخاري، ج ۹، ص ۱۶۷.

۸. فتح الباري شرح صحيح البخاري، ج ۱، ص ۱۲۶؛ النهاية في غريب الحديث و الاثر، ج ۲، ص ۲۸۸.

پیامبر ﷺ حسن و حسین را از آن جهت به گل خوشبو تشبیه است که فرزند را چون گل می‌بویند و می‌بوسند و آن حضرت نیز آنان را همواره می‌بوید و می‌بوسید و در آغوش می‌کشید^۱ و گویی دو گل خوشبویی در زندگی پیامبر بودند.^۲ چنانچه انس روایت می‌کند که پیامبر حسن و حسین را نزد خود می‌خواست و می‌بوید و به آغوش می‌کشید.^۳ در روایت دیگری، ابویوب انصاری می‌گوید: «نزد پیامبر حاضر شدم، درحالی که حسن و حسین آن جا بازی می‌کردند، به پیامبر گفتم: آیا آنان را دوست دارید؟ ایشان فرمود: چگونه امکان دارد که دوست نداشته باشم، آن دو گل من در دنیا هستند و آن‌ها را می‌بویم».^۴ ممکن است که گل خوشبو گفتن پیامبر بنا بر محبت زیاد بوده است؛ زیرا معمولاً مردم فرزندان را از روی محبت زیاد گل خود می‌خوانند.^۵ بعید نیست که تشبیه پیامبر را از آن رو باشد که جسم‌های مطهر حسن و حسین، ذاتاً دارای بوی خوشی همچون ریحانه بوده است.

۳-۲. فرزند

ریحانة النبی، یعنی فرزند پیامبر. گزارش‌های تاریخ حاکی از آن است که پیامبر پس از وفات قاسم، عبدالله و ابراهیم، پسری دیگری نداشته است. در رسم عرب‌ها، پسر، مایه فخر و بقای نسل انسان پنداشته می‌شد و نبود آن را یک نوع عار و نقص محسوب می‌گردید و همچنین مشرکان مکه این را بهانه برای فشار بر پیامبر و منع دعوت او قرار داده بودند. چنانچه «عاص بن وائل سهمی» هنگامی که از محمد ﷺ، نامی به میان می‌آمد، می‌گفت: بگذارید! او انسانی است که نسل ندارد، اگر بپذیرد یاد و خاطره‌اش از بین خواهد رفت و شما از دست او راحت خواهی شد. در این شرایط حساس، از یک سو خداوند با نزول سوره کوثر از پیامبرش دفاع نمود^۶ و از سوی دیگر با اعطای حسن و حسین دهان یاوه‌سرایان را بست. گذشته از این، روایات متعددی وارد شده که پیامبر ﷺ پسران فاطمه را فرزندان خود خوانده است.^۸ در روایت دیگری پیامبر صراحت می‌دارد که: «نسب فرزندان هر دختری از

۱. فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج ۷، ص ۹۷.

۲. عمدة القاری شرح البخاری، ج ۱۶، ص ۲۴۳.

۳. سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۵۷.

۴. عمدة القاری شرح البخاری، ج ۱۶، ص ۲۴۳.

۵. منار القاری شرح البخاری، ج ۴، ص ۲۶۹.

۶. النهایة فی غریب الحدیث و الاثر، ج ۲، ص ۲۸۸.

۷. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۳۹.

۸. صحیح البخاری، ج ۵، ص ۲۶؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۵۶.

جانب پدرشان شمار می‌شود، جُز فرزندان فاطمه که نسبشان از من محسوب می‌گردد و خودم پدرشان هستم».^۱

۳-۲. آسایش آور و آرام بخش

ریحانه، یعنی مایه آرامش و سکون.^۲ پیامبر ﷺ با ایراد این سخن، واضح می‌سازد که حسن و حسین مایه آرامش و سکون ایشان در دنیا هستند. بدین منظور محبت آنان را محبت خود،^۳ کینه و دشمنی با آنان را، کینه و دشمنی با خود تلقی می‌کند.^۴

۳-۳. رحمت

ریحانه، یعنی رحمت، مهربانی و نعمت.^۵ مطابق این معنی، پیامبر ﷺ امام حسن و امام حسین را رحمت و نعمت دنیای خود می‌داند و در حقیقت فرزند نیکو همچون حسین، رحمت برای والدین و جامعه است.^۶

۳-۴. رزق

ریحانه، یعنی روزی و رزق.^۷ «رزق» در لغت، به معنای هر آن چیزی است که نفع و فایده رساند.^۸ فرزند را از آن جهت رزق می‌گویند که به والدین خود نفع می‌رساند. پس مفهوم حدیث چنین می‌شود که حسن و حسین علیهما السلام رزق دنیای پیامبر ﷺ هستند؛ یعنی به وسیله آنان به پیامبر نفع می‌رسد. چنان که در زندگی، مایه آرامش و آسایش آن حضرت بوده و بعد از وفات، جانشینان و حامیان دین او قرار گرفتند.

۴. زیبایی و شباهت امام حسین به پیامبر خدا

بخاری به نقل از انس بن مالک روایت می‌کند:

أَتَى عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام، فَجَعَلَ فِي طَسْتٍ، فَجَعَلَ يَبْكُ وَ قَالَ

۱. مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۲۲۴.

۲. النهاية في غريب الحديث و الاثر، ج ۲، ص ۲۸۸.

۳. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۰۱؛ سنن النسائي، ج ۵، ص ۴۹.

۴. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۱۸؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۶.

۵. النهاية في غريب الحديث و الاثر، ج ۲، ص ۲۸۸.

۶. منارالقراری شرح البخاری، ج ۴، ص ۲۶۹.

۷. تفسیر الغریب ما فی الصحیحین البخاری و مسلم، ص ۸۰؛ النهاية في غريب الحديث و الاثر، ج ۲، ص ۲۸۸.

۸. لسان العرب، ج ۱۰، ص ۱۱۵.

فِي حُسْنِهِ سَيِّئاً، فَقَالَ أَنَسٌ كَانَ أَشْبَهُهُمْ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَكَانَ مَخْضُوباً بِالْوَسْمَةِ؛^۱
 سرزیبای حسین بن علی رضی الله عنه که در تشریح نهاده بودند، نزد عبیدالله بن زیاد آوردند و
 او [با چوبی] به آن می زد و در مورد زیبایی وی چیزی می گفت. انس گفت: وی
 شبیه ترین افراد به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود و موهای وی با گیاه وسمه رنگ شده بود.
 این روایت با اشاره به حادثه اسف بار کربلا، عمل وحشیانه ارتش یزید و وقاحت
 بی منتهای ابن زیاد و بی حرمتی او نسبت به سر مقدس امام حسین را بازگو می کند.^۲
 همچنین از زیبایی و شباهت او به رسول خدا سخن می گوید. عینی، به نقل از «ترمذی» و
 «ابن حبان» می گوید:

ابن زیاد با چوب دستی بر سر امام می زد.^۳

در روایت «طبرانی» از طریق زید بن ارقم وارد شده که بردهان و بینی امام می زد.^۴ طبری به
 نقل از حمید بن مسلم می گوید:

ابن زیاد با چوب دستی حدود یک ساعت با دندان های امام بازی می کرد.^۵

در روایت ترمذی و ابن حبان آمده که ابن زیاد با چوب دستی به بینی و چشم امام می زد.^۶
 در روایت دیگری آمده که زید بن ارقم نیز در این صحنه حضور داشته و با ابن زیاد به مشاجره
 پرداخته است. او هر چند ابن زیاد را از این عمل زشت منع می کند، ولی ابن زیاد او را تهدید
 به مرگ نموده، به حرفش گوش نمی دهد که در نتیجه، جلسه را ترک گفته، به مردم هشدار
 می دهد که زندگی زیر سلطه ابن زیاد مایه ننگ و شرم است.^۷

از مجموع این روایات دانسته می شود که ابن زیاد با سر مطهر امام حسین نهایت
 بی حرمتی و گستاخی کرده است. با این حال، او از زیبایی امام حسین یادآوری می کند.
 برخی ها این سخن را مبنی بر تمسخر، استهزا و از سرستیز دانسته اند؛^۸ یعنی آن چه مردم در

۱. صحیح البخاری، ج ۵، ص ۲۶.

۲. رک: عمدة القاری شرح البخاری، ج ۱۶، ص ۲۴۱.

۳. همان.

۴. همان.

۵. همان.

۶. منحة الباری بشرح صحیح البخاری، ج ۷، ص ۷۷.

۷. رک: ارشاد الساری شرح البخاری، ج ۶، ص ۱۳۴.

۸. الکوثر الجاری الی ریاض أحادیث البخاری، ج ۶، ص ۴۸۹؛ مرقاة المفاتیح، ج ۹، ص ۳۹۸۵.

مورد زیبایی و حُسن حسین می گفته اند، به عقیده ابن زیاد دروغ بوده است.^۱ در این صورت، سخن او بنا بر دشمنی، ضدیت و عناد رانده شده و به دور حقیقت است.^۲ اما از ادامه همین روایت دانسته می شود که حرف ابن زیاد برای مدح بوده و مبتنی بر واقعیت است؛ زیرا انس جهت تأیید ابن زیاد، به تبیین وجه زیبایی امام می پردازد و او را به پیامبر تشبیه می دهد. گذشته از این، برخی روایات دیگر نیز وجود دارد که این توجیه را تأیید می کند؛ چنان که در روایت ترمذی آمده که ابن زیاد می گوید:

مَا رَأَيْتُ مِثْلَ هَذَا حُسْنًا؛^۳

زیبایی مانند این (حسین) ندیدم.

و در روایت ذخائر العقبی آمده که او می گوید:

لقد كان غلاماً صبيحاً؛^۴

حقیقتاً حسین جوان زیبایی بوده است.

مطابق این توجیه، دشمن هرچه سرسخت باشد، نمی تواند از برخی واقعیت های مسلم و آشکار، انکار کند و چشم پپوشاند.

شباهت امام حسین به پیامبر، نشانه ای بارز از کمال، جمال، شہامت، مردانگی و غیرت اوست؛ زیرا پیامبر ﷺ کامل ترین انسان بوده و ذّه ای از عیب و نقص در وجود مطهر او جا نداشت.^۵ تعبیر «أَشْبَهُهُمْ بِرَسُولِ اللَّهِ» نشان می دهد که شباهت امام حسین نسبت به سایر اهل بیت بیشتر بوده است. چون «أَشْبَه» صیغه تفضیل به معنای شبیه تر، مانده تر، نزدیک تر است و ضمیر «هم» راجع به اهل بیت است.^۶ با این حال، در روایت دیگری، امام حسن شبیه ترین فرد به رسول خدا گفته شده است^۷ که به ظاهر میان این دو روایت تعارض است. شارحان حدیث، برای دفع آن، احتمالاتی را بیان داشته اند: شاید روایت دوم مربوط به

۱. الکوکب الدرّی علی جامع الترمذی، ج ۴، ص ۴۲۳.

۲. همان؛ مرقاة المفاتیح، ج ۹، ص ۳۹۸۵.

۳. سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۵۹.

۴. ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، ص ۱۴۹.

۵. رک: الکوکب الدرّی علی جامع الترمذی، ج ۴، ص ۴۲۴.

۶. التوشیح شرح الجامع الصحیح، ج ۶، ص ۲۳۷۳؛ عمدة القاری شریح صحیح البخاری، ج ۱۶، ص ۲۴۱؛ فتح الباری،

ج ۷، ص ۹۶؛ ارشاد الساری لشرح صحیح البخاری، ج ۶، ص ۱۳۴.

۷. صحیح البخاری، ج ۵، ص ۲۶.

حیات امام حسین و روایت مورد بحث پس از وفات ایشان باشد؛ یعنی شباهت امام حسن در زمان حیاتش بیشتر بوده؛ اما پس از وفات او، امام حسین شبیه‌ترین فرد به پیامبر بوده است. ممکن است که هدف انس - که امام حسین را شبیه‌ترین فرد به پیامبر گفته است - منهای امام حسن باشد.^۱ البته به قرینه‌ای برخی روایات دیگر، دانسته می‌شود که هر کدام، در اعضای خاصی بدن خود، بیشترین شباهت را نسبت به پیامبر داشته‌اند؛ چنان که از امام علی روایت شده است که حسن از سرتا سینه و حسین از سینه به پایین به پیامبر شباهتی زیادی داشته‌اند^۲ و در روایت دیگری آمده که حسن از لحاظ چهره، شباهت بسیار نزدیکی به پیامبر داشته است.^۳

قابل یادآوری است که از سیاق روایت بخاری دانسته می‌شود که انس صرفاً به شباهت جسمانی و اعضای بدن امام حسین، نسبت به پیامبر پرداخته است؛ اما از روایت طبرانی - که پیامبر فرمود:

أَمَّا الْحَسَنُ فَلَهُ هَيْبَتِي وَسُؤْدُودِي، وَأَمَّا حُسَيْنٌ فَلَهُ جُرْأَتِي وَجُودِي؛^۴

در وجود حسن خصلت هیبت و سرداری من و در وجود حسین، شجاعت و سخاوت من نهفته است.

دانسته می‌شود این شباهت منحصر به اعضای ظاهری نبوده، بلکه علاوه بر آن در خوی و خصلت، رفتار و سیره عملی نیز شبیه پیامبر بوده است.

۵. امام حسین؛ بوسه‌گاه و محبوب پیامبر

در منابع روایی اهل سنت، احادیث فراوانی در مورد بوسه نمودن و دوست داشتن پیامبر نسبت به امام حسین نقل شده است که گفتگو درباره آن جای دیگری می‌طلبد. امام بخاری به سند خود، از ابوهریره روایت می‌کند:

قَبَّلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ وَعِنْدَهُ الْأَقْرَعُ بْنُ حَابِسٍ التَّمِيمِيُّ جَالِسًا، فَقَالَ الْأَقْرَعُ: إِنَّ لِي عَشْرَةَ مِنَ الْوَلَدِ مَا قَبَّلْتُ مِنْهُمْ أَحَدًا، فَنَظَرَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ قَالَ:

۱. تحفة الأحوذی بشرح جامع الترمذی، ج ۱۰، ص ۱۹۱.

۲. سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۶۰.

۳. فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج ۷، ص ۹۷.

۴. المعجم الكبير، ج ۲۲، ص ۴۲۳.

مَنْ لَا يُرَحِّمُ لَا يُرَحِّمُ؛^۱

رسول خدا ﷺ حسن را بوسید و اقرع بن حابس تمیمی نزد وی نشست. اقرع گفت: من ده فرزند دارم، هیچ کی از آنان را نبوسیده‌ام. رسول ﷺ به وی نگریست و گفت: کسی مهربانی نکند، به او مهربانی نمی‌شود.

همین روایت را امام احمد بن حنبل و ابن حبان نقل کرده و به جای حسن، اسم حسین را ذکر کرده‌اند.^۲

در نقل دیگری در مسند احمد آمده که پیامبر، حسن و حسین را می‌بوسید که با واکنش عینة بن حصن مواجه شد.^۳

در روایت دیگر بخاری از ام المؤمنین عایشه نقل شده که بادیه نشینی نزد پیامبر آمد و این گفتگو انجام شد.^۴ در صحیح مسلم، جمعی از بادیه نشینان گفته شده است.^۵ در روایت ابوالفرج اصفهانی از قیس بن عاصم نام برده شده است.^۶

با توجه به روایات فوق، ممکن است واقعات متعددی رخ داده باشد و هر راوی، مطابق چشم دید خود، واقعه را بازگو کرده است.^۷ اما از مطالعه مجموع این روایات به دست می‌آید که پیامبر همواره امام حسن و امام حسین را در آغوش می‌کشیده و می‌بوسیده است. بنابراین، از مراجعه به مجموع روایات نقل شده در کتب معتبر روایی اهل سنت دانسته می‌شود که قلب پیامبر مملو از محبت حسین و حسین بوده و از هر پدر مهربانی به ایشان توجه و محبت بیشتری داشته است.

این مطلب را می‌توان با نقل روایت ابن عباس و عایشه بیشتر فهمید. ابن عباس می‌گوید:

زمانی که حسین به دنیا آمد، پیامبر ﷺ دو گوسفند را عقیده کرد.^۸

ام المؤمنین عایشه می‌گوید:

۱. صحیح البخاری، ج ۸، ص ۷.
۲. ج ۲، ص ۲۹۴؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۲، ص ۴۰۸.
۳. مسند احمد، ج ۲، ص ۲۸۸.
۴. صحیح البخاری، ج ۸، ص ۷.
۵. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۰۸.
۶. الأغانی، ج ۱۴، ص ۷۲.
۷. فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج ۱۰، ص ۴۳۰.
۸. سنن النسائی، ج ۷، ص ۱۶۵.

پیامبر ﷺ در روز هفتم برای حسن و حسین عقیقه نموده، نام گذاری کرد و دستور داد که موهای سر آنان را بتراشند.^۱

نکته قابل توجه، این است که عقیقه، وظیفه پدر است، نه پدر بزرگ؛ اما پیامبر هم نقش پدری را ادا می کند و هم نقش پدر بزرگی را. زمانی که خبر شهادت امام حسین توسط جبرئیل به پیامبر می رسد، اشک از چشمان مبارک جاری می شود.^۲ آن حضرت با دستن خود امام حسین را غذا می داد، به وی محبت می ورزید، دوستش می داشت و می فرمود:

حسین از من است و من از او، خداوند دوست بدارد هر کس را که حسین را دوست می دارد و او از فرزندان پیامبرند.^۳

۶. امام حسین، در کانون شفقت و مراقبت پیامبر

پیامبر ﷺ همچون پدر مهربان به حسین ﷺ محبت داشت و سراپا از او حفاظت می کرد و همیشه مراقب او بود؛ چنان که او را با دعاهای خود از هرگونه بدی و گزند احتمالی به پروردگار واگذار می نمود.

بخاری از ابن عباس نقل کرده که پیامبر ﷺ حسن و حسین ﷺ را دعا می کرد و می گفت:

إِنَّ أَبَاكَمَّا كَانَ يُعَوِّذُ بِهَا إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ: أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ، وَ هَامَّةٍ، وَمِنْ كُلِّ عَيْنٍ لَآمَةٍ؛^۴

پدر شما ابراهیم، اسماعیل و اسحاق را این گونه دعا می کرد: من از گزند هر شیطان و حشره موزی و چشم شور به کلمات الله، پناه می برم.

از قید نمودن کلمات خداوند به «التَّامَّة» دانسته می شود که منظور از آن، گونه ای خاصی از کلمات الهی بوده که برای حفاظت و صیانت تأثیری بسزایی دارد. برخی آن را معوذتین یا قرآن کریم دانسته اند.^۵ «هَامَّة» به هر جانور خزنده و گزنده و دارای زهر گرفته می شود.^۶ منظور

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۲۶۴.

۲. مسند احمد، ج ۱، ص ۸۵.

۳. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۰۱؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۶، ص ۳۸۰؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۱۷۲؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۵۸؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۲۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۹۴.

۴. صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۴۷.

۵. اللامع الصبیح بشرح الجامع الصحیح، ج ۹، ص ۴۶۷.

۶. التوشیح شرح الجامع الصحیح، ج ۵، ص ۲۱۷۷.

از «لَا مَمَّةَ» هر مرض و آفتی است که به انسان می رسد.^۱

با این توضیح، پیامبر با دعاهای مخصوص، امام حسن و امام حسین را از هرگونه آسیبی حفاظت می نموده است و حتی گاهی مراقبت آنان از بسیار کارهای مهمی مقدم گذاشته می شد؛ چنان که روزی آن حضرت از بالای منبر، هنگام ایراد موعظه و نصیحت، حسن و حسین را می بیند که جست و خیزکنان به سوی ایشان می آید، فوراً خطبه را ناتمام گذاشته و از منبر پایین می شود و آنان را در آغوش گرفته به منبر برمی گردد و خطبه را تکمیل می نماید.^۲ بوداود، در ادامه این داستان، سخن پیامبر را این گونه نقل می کند:

حقاً که خداوند متعال راست فرمود: مال و فرزند سبب آزمایش هستند؛ من این ها را دیدم و نتوانستم خویشتن را کنترل کنم.^۳

ابویعلی می گوید:

نزد پیامبر خدا ﷺ بودیم و حسن یا حسین بر سینه و یا شکم ایشان بود. ناگهان دیدیم که روی پیامبر ادرار کرد. برخاستیم که کودک را برداریم، ایشان فرمود: فرزندم را بگذارید که کار خود را تمام کند. سپس با آب شستشو نمود.^۴

۷. دوستی با خدا و پیامبر، در گرو دوستی با امام حسین

امام بخاری روایتی را از ابوهریره نقل کرده است که گفت:

پیامبر ﷺ در اثنای روز برآمد که نه وی با من سخن می گفت و نه من با او سخن می گفتم تا آن که به بازار بنی قینقاع رسید. سپس در صحن خانه فاطمه نشست و گفت: أَتَمَّ لُكْعُ، أَتَمَّ لُكْعُ؛ آیا کودک در این جا است. آیا کودک در این جا است؟ فاطمه اندک زمانی کودک را نزد خود نگاهداشت و پنداشتم که گردنبندی در گردنش می کند یا او را می شوید. سپس کودک دویده آمد، آن حضرت وی را در کنار گرفت و بوسد و گفت: اللَّهُمَّ أَحِبَّهُ وَأَحِبَّ مَنْ يُحِبُّهُ؛ بارالها، دوستش بدار و دوست بدار کسی را که او را دوست می دارد.^۵

۱. شرح البخاری، ج ۳، ص ۱۵۴۴.

۲. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۲۶.

۳. همان.

۴. مسند احمد، ج ۴، ص ۳۴۸؛ شرح معانی الآثار، ج ۱، ص ۹۴.

۵. صحیح البخاری، ج ۳، ص ۶۶.

در این روایت روشن نیست که آن طفل کیست؛ امام حسن است یا امام حسین. در روایت اسماعیلی از عمر بن موسی، با حرف تشکیک آمده است: «فَجَاءَ الْحَسَنُ أَوِ الْحُسَيْنِ».^۱ از این رو، شارحان بخاری معمولاً در تشریح این روایت، دو قول را نقل می‌کنند؛^۲ اما در روایات دیگری، به گونه‌ای صریح وارد شده است که پیامبر، ملاک دوستی و دشمنی خدا و خود را، دوستی و دشمنی با حسن و حسین می‌داند؛ چنان که در روایت سلمان فارسی آمده که پیامبر ﷺ فرمود:

حسن و حسین پسران من اند. کسی که آن دورا دوست بدارد، مرا دوست داشته است و کسی که مرا دوست بدارد، خدا او را دوست می‌دارد و کسی که خدا او را دوست بدارد، داخل بهشت می‌کند و کسی که آن دورا دشمن بدارد، مرا دشمن داشته و کسی که مرا دشمن بدارد، خدا دشمن اوست و کسی که خدا دشمن او گردد، داخل جهنم می‌سازد.^۳

در روایت ابوهریره وارد شده که آن حضرت فرمود:

هرکسی که آن دورا دوست بدارد، همانا مرا دوست داشته و کسی آن دورا دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است.^۴

در روایت زید ابن ارقم، پیامبر، معیار آشتی و جنگ خود را در گرو آشتی و جنگ با حسن و حسین اعلان می‌دارد.^۵

۸. حرمت صدقه بر امام حسین

آن چه در راه خدا به منظور ثواب داده می‌شود، «صدقه» می‌گویند.^۶ از مطالعه کتب روایی اهل سنت به دست می‌آید که پیامبر اموال صدقه را بر اهل بیت حرام قرار داده است. امام بخاری به سند ابوهریره روایت می‌کند:

۱. فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج ۴، ص ۳۴۲.
۲. عمدة القاری شرح البخاری، ج ۱۱، ص ۲۴۰؛ اللامع الصبیح بشرح الجامع الصحیح، ج ۷، ص ۶۵؛ الکواکب الدراری فی شرح صحیح البخاری، ج ۱۰، ص ۱۵.
۳. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۸۱.
۴. همان، ص ۱۸۲.
۵. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۰۲؛ المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۱۸۴؛ ج ۵، ص ۵۲؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۹۹.
۶. لسان العرب، ج ۱۰، ص ۱۹۶.

هنگام که خرما می‌رسید، صحابه صدقه آن را به طور زکات از هر طرف نزد پیامبر ﷺ می‌آوردند؛ حتی روزی یک خروار خرما جمع شد و حسن و حسین با آن بازی می‌کردند که ناگهان یکی ایشان خرمایی را برداشت و در دهانش گذاشت. پیامبر متوجه شد و از دهانش کشید و فرمود: مگر نمی‌دانی که آل محمد صدقه نمی‌خورند.^۱

این روایت را امام احمد بن حنبل، چنین نقل می‌کند:

پیامبر ﷺ حسن و حسین را بر شانه‌های خود برداشت، وانگهی لعاب دهان یکی آن دو، بر سر و صورت شروع به ریختن نمود و متوجه شد که خرمایی را می‌مکد. فوراً پیامبر، رخسارش را حرکت داد و فرمود: ای فرزندم، خرما را بی انداز، مگر نمی‌دانی که آل محمد صدقه نمی‌خورند؟^۲

نیز در صحیح البخاری به روایت ابوهریره وارد شده است که امام حسن ﷺ (در دوران کودکی) دانه‌ای از خرمای صدقه را در دهان خود نهاد. پیامبر ﷺ به اصطلاح کودکانه دو بار واژه «کُخْ» را به کاربرد تا که آن را ببیند از دست سپس فرمود:

آیا نمی‌دانی که ما صدقه نمی‌خوریم؟^۳

در سند دیگری همین روایت چنین آمده است:

صدقه بر ما (اهل بیت) حلال نیست.^۴

و در روایتی دیگری چنین نقل شده است:

صدقات چرک مال مردم‌اند و بر محمد و آل محمد حلال نیست.^۵

عینی می‌گوید:

از قوانین دانسته می‌شود که این واقعه در دو زمان مختلف رخ داده است که در یکی آن امام حسن خرمای صدقه را از داخل انبار گرفته برده‌اش نهاده است و در

۱. صحیح البخاری، ج ۲، ص ۱۲۶.

۲. مسند احمد، ج ۲، ص ۴۰۶.

۳. صحیح البخاری، ج ۲، ص ۱۲۸.

۴. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۷۵۱.

۵. همان، ۷۵۴.

دیگری، امام حسین از جایی که خرما را در آن خشک می‌کنند گرفته است؛ اما پیامبر در هر دو جا مانع می‌شود.^۱

با توجه به آن چه از روایات فوق برداشت می‌شود، گرچه صدقه از لحاظ معنوی در سطح بلندی قرار دارد، ولی از لحاظ ارزشی برای اشخاصی است که به نوعی در موقعیتی پایین قرار دارند. بدین اساس، خداوند متعال مصرف صدقه را به مستمندان تخصیص می‌دهد^۲ و از آن جا که امام حسین علیه السلام نوه پیامبر خدا است و از لحاظ مقام، منزلت، جایگاه، شرافت و کرامت در قله‌های بلند انسانیت قرار دارد، می‌باید چنین شخصیتی از خوردن «أَوْسَاحُ النَّاسِ»،^۳ منزّه و مبزّا باشد.^۴

لغت‌شناسان واژه «اوساخ» را - که مفرد آن «وسخ» است - به شیء کثیف - که بر لباس می‌نشیند - تعریف کرده‌اند.^۵ پس اگر روایت را بر اساس آن معنا کنیم، چنین می‌شود که اوساخ عبارت از آلودگی است که به عنوان کفاره گناهان مردم قرار می‌گیرد.^۶ همچنین از آیه «بگیر از اموالشان صدقه را تا پاک‌سازی آنان را»^۷ نیز برمی‌آید که صدقه به مثابه چرک مال است. بنابراین، خوردن آن بر امام حسین علیه السلام نباید مناسب باشد. علامه عینی، حکمتی دیگری را نیز برای حرمت صدقه بر اهل بیت بیان می‌دارد و آن، این است که اگر صدقه بر اهل بیت روا می‌بود، راه طعنه‌زنی برای دشمنان می‌گشود و به زعم فاسدشان می‌گفتند که محمد صلی الله علیه و آله مردم را به دینی فرامی‌خواند که به بهانه آن اموالشان را بگیرد و به اهل بیتش بخوراند.^۸

۹. جایگاه امام حسین نزد اصحاب پیامبر

امام بخاری باب خاصی را تحت عنوان «باب مناقب قرابة رسول الله»^۹ آورده است. به نظر

۱. عمدة القاری شرح البخاری، ج ۹، ص ۸۰.

۲. سوره توبه، آیه ۶۰.

۳. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۷۵۴.

۴. شرح صحیح البخاری، ج ۳، ص ۵۴۱.

۵. لسان العرب، ج ۳، ص ۶۶.

۶. شرح صحیح البخاری، ج ۳، ص ۵۴۲.

۷. سوره توبه، آیه ۱۰۳.

۸. عمدة القاری شرح البخاری، ج ۹، ص ۸۷.

۹. صحیح البخاری، ج ۵، ص ۲۰.

می‌رسد که هدفش از این باب، بیان مناقب نزدیکان پیامبر نیست؛ زیرا که مناقب تک تک اهل بیت را در باب‌های جداگانه بیان نموده است. بنابراین، شاید بخاری می‌خواهد این را بنمایاند که قطع نظر از ویژگی‌ها و فضایل ذاتی هر فرد از اهل بیت، محض نزدیکی و قرابت به پیامبر ﷺ به عنوان منزلت، شرافت و جایگاه بلندی است.

بخاری در ذیل این باب، از خلیفه اول روایتی را نقل می‌کند که گفت:

پیامبر ﷺ را با احترام گذاشتن به اهل بیتش احترام کنید.^۱

ظاهراً ایشان، این سخن را در زمان خلافت خویش، در محضر همه مردم ایراد کرده است^۲ و به عموم مردم گوشزد نموده که احترام به اهل بیت، در حقیقت احترام به پیامبر است. منظور از اهل بیت در این جا، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام هستند؛ زیرا پیامبر صرفاً ایشان را در کسای خود جمع نموده و گفته بود که این‌ها اهل بیت من هستند.^۳ همچنین از خلیفه اول نقل شده که فرمود:

قسم به ذات که جانم به قبضه اوست، افرادی که به پیامبر قرابت دارند، نزد محبوب‌تر از وابستگان خودم هستند.^۴

زهری می‌گوید:

خلیفه دوم (در زمان خلافتش) برای فرزندان صحابه لباس هدیه داد و لباسی به اندازه حسن و حسین در میان آن‌ها نبود. پیکی به یمن فرستاد که لباسی اندازه آن دو بیاورد و هنگامی آوردند، فرمود: الآن راحت شدم.^۵

از مجموع روایات فوق، دانسته می‌شود که امام حسین و امام حسین نزد خلیفه اول و خلیفه دوم از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است.

همچنین در روایت دیگری بخاری گزارش کرده که گروهی از عراقی‌ها نزد ابن عمر آمدند و از حکم کشتن پشه در حالت احرام پرسیدند. ابن عمر با تعجب گفت:

من از شما عراقی‌ها متعجبم! پسر دختر رسول خدا ﷺ را کشتید و الآن از حکم خون

۱. همان.

۲. فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج ۷، ص ۷۹.

۳. عمدة القاری شرح البخاری، ج ۱۶، ص ۲۲۳.

۴. صحیح البخاری، ج ۵، ص ۲۵.

۵. تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۱۷۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۸۵.

پشه می پرسید؟^۱

برخی گزارش‌ها حاکی از آن است زمانی که امام حسین علیه السلام به شهادت رسید، یهودیان گفتند:

اگر فرضاً در مورد الاغی به ما گفته شود که از عَزْبِرَیْنِ علیه السلام است، ما آن را سرتاپا از زیورها مزین می‌سازیم، ولی تأسف بر پیروان محمد که فرزند پیامبرشان را بی‌گناه کشتند.^۲

از روایت ابن عمر، قاعده «الاهم فالاهم» برمی‌آید؛ یعنی امور مهم تر باید مقدم گذاشته شود؛ زیرا عراقیان در نخست از جنایتی بزرگی که در مقابل امام حسین انجام داده بودند، باید حیا می‌کردند و توبه و استغفار می‌نمودند و دنبال مسأله کوچکی چون حکم خون پشه نمی‌گشتند.^۳ از این واکنش ابن عمر دانسته می‌شود که امام حسین نزد او از جایگاه رفیعی برخوردار بوده است.

همچنین از سایر یاران پیامبر نیز ثابت است که امام حسین نزد آنان گرمی بوده است؛ از باب نمونه، روزی عمرو بن عاص در سایه کعبه نشسته بود که امام حسین را دید و گفت:

این جوان محبوب‌ترین اهل زمین نزد اهل آسمان است.^۴

۱۰. سر مقدس مقدس امام حسین در دربار ابن زیاد و یزید

بعد از واقعه اسفناک و خون‌بار کربلا و جدا ساختن سر مطهر امام حسین علیه السلام از تنش، این پرسش مطرح می‌شود که آن را کجا و نزد چه کسی بردند؟ هویدا است که دشمن اصلی امام، شخص یزید و بهذتبع آن، حاکم تحت امرش عبیدالله بن زیاد است. از مطالعه منابع روایی اهل سنت به طور قطع ثابت است که ارتش یزید، سر امام را از تنش جدا نموده، نزد ابن زیاد بردند که وی با آن، نهایت بی‌حرمتی و گستاخی کرد؛^۵ اما در مورد بردن سر امام، نزد یزید بن معاویه برخی‌ها مانند ابن تیمیه و وهابیان از این امر انکار می‌کنند؛ چنان که ابن تیمیه

۱. صحیح البخاری، ج ۵، ص ۲۷.

۲. الکوثر الجاری الی ریاض احادیث البخاری، ج ۶، ص ۴۹۱.

۳. فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج ۱۰، ص ۴۲۷.

۴. مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۴، ص ۲۰۰.

۵. صحیح البخاری، ج ۵، ص ۲۶؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۲۹؛ المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۱۲۵؛ ج ۵، ص ۲۰۶؛ مسند احمد، ج ۲۱، ص ۲۸۵؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۵۹؛ مسند البزار، ج ۱۳، ص ۱۸۴، ۲۳۶، ۲۴۳؛ ج ۱۴، ص ۲۳؛ الشریعة، ج ۵، ص ۲۲۱۰؛ الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۰۰؛ مجموع الفتاوی، ج ۲۷، ص ۴۶۹.

روایت بردن سرِ امام نزد یزید را، اساساً بی بنیاد دانسته و با چوب دستی زدنش را به دندان‌های امام دروغ محض می‌داند.^۱ او در رساله مستقلی تحت عنوان «رأس الحسين» که در این مورد نگاشته است، با الفاظ تنیدی واقعه بردن سر امام را نزد یزید نقد نموده، تلاش فراوان می‌کند که مدعای خود را ثابت نماید. او همچنان، یزید را در رابطه به قتل امام حسین تبرئه نموده و فاسق خواندن او را توطئه از سوی دشمنان یزید می‌داند.^۲

در مقابل، در منابع روایی اهل سنت، روایاتی وجود دارد که دال بر بردن سر امام حسین نزد است.^۳ طبری از طریق ابو مخنف روایتی را می‌آورد که سر امام حسین را نزد یزید بردند و او با چوب دستی خود، دندان‌های وی را می‌زد.^۴

حافظ ابن کثیر می‌گوید:

مشهور نزد تاریخ شناسان و اهل سیرت این است که ابن زیاد سر امام حسین را نزد یزید بن معاویه فرستاد.^۵

ابن اثیر به طور کامل واقعه کربلا و قتل امام حسین را مورد مطالعه قرار داده، در نهایت به این نتیجه می‌رسد که قطعاً، سر امام حسین نزد یزید برده شده است.^۶ ابن جوزی می‌گوید:

زمانی که سر حسین و یاران او نزد یزید رسید، جلسه‌ای منعقد ساخت و اشراف اهل شام را فراخواند و همه گرد او حلقه زدند و سر امام را پیش رویش گذاشت و با چوبی می‌زد و بیٹی را از ابن الحمام المری می‌خواند.^۷

او در ادامه، چند روایت را از طریق قبیصه ابن ذؤیب الخزاعی، زید بن ارقم، ابوجعفر، حسن و مجاهد نقل می‌کند که در آن واقعه بردن سر امام حسین نزد یزید و زدن وی با چوب تذکر یافته است.^۸

۱. مجموع الفتاوی، ج ۴، ص ۲۷۰.

۲. همان، ج ۳، ص ۴۱۱؛ ج ۲۷، ص ۴۷۹.

۳. المعجم الكبير، ج ۳، ص ۱۱۵؛ تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۲۱۴؛ ج ۶۵، ص ۳۹۶؛ البداية و النهاية، ج ۸، ص ۱۶۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۳؛ بغية الطلب، ج ۶، ص ۲۶۱۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۶۳.

۴. تاریخ الرسل و الملوك، ج ۵، ص ۴۵۹؛ الرد علی المتعصب العنید المانع من ذم یزید، ص ۵۶.

۵. البداية و النهاية، ج ۸، ص ۲۲۲.

۶. الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۱۸۷-۱۹۳.

۷. الرد علی المتعصب العنید المانع من ذم یزید، ص ۵۷.

۸. همان، ص ۵۷-۵۹.

در این شکی نیست که ابن زیاد نمی‌توانست که بدون دستور صریحی و یا ضمنی از سوی یزید، امام حسین را به قتل برساند؛ زیرا بعید است که یک افسر نظام بدون دستور رئیس دولت چنین جنایتی را مرتکب شود و مورد هیچ جزا و تأدیبی از سوی یزید قرار نگیرد. علامه تفتازانی و ابن همام تصریح می‌دارند که یزید به قتل امام دستور داد و پس از آن رضایت و خوشحالی خود را اظهار نمود.^۱

قابطه اهل سنت یزید را فاسق دانسته و حتی برخی‌ها فسق او را مسأله اجماعی می‌دانند.^۲ اما در مورد کفر او اختلاف دارند. ابن همام، آلوسی و تفتازانی، بدون ذکر نام، می‌گویند که برخی‌ها یزید را کافر می‌دانند^۳ و برخی‌ها کافر نمی‌دانند؛ زیرا تا خروجش از اسلام ثابت نشود، اصل بر بقای اسلام است؛ اما آن‌چه ابن همام و ابن ابی شریف مقدسی بیان می‌دارند، قول صحیح از اهل سنت در مورد وی توقف است.^۴

در مورد طعن یزید نیز در میان اهل سنت اختلاف است. برخی‌ها مانند امام احمد،^۵ کیهراسی شافعی،^۶ سعدالدین تفتازانی،^۷ قاضی ابویعلی،^۸ حافظ ابن الجوزی، حافظ سیوطی، ابن محب الدین حنفی و...^۹ لعن یزید را جایز می‌دانند، ولی برخی‌ها مانند ابن صلاح، غزالی،^{۱۰} ابن تیمیه،^{۱۱} ابن حجر هیتمی و... به عدم جواز آن قول کردند.^{۱۲} به نظر می‌رسد که قول پسندیده نزد اکثر اهل سنت عدم لعن است؛ زیرا جمهور اهل سنت، لعن فرد معینی را، ولو کافر باشد، ناجایز می‌گویند.^{۱۳}

۱. المسامرة فی شرح المسایرة فی علم الکلام، ص ۲۷۳؛ شرح العقائد النسفیة، ص ۱۴۹.

۲. الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۶۳۴.

۳. المسامرة فی شرح المسایرة فی علم الکلام، ص ۲۷۳؛ روح المعانی، ج ۱۳، ص ۲۲۸-۲۲۹.

۴. المسامرة فی شرح المسایرة فی علم الکلام، ص ۲۷۳؛

۵. المنتقی من منهاج الاعتدال، ص ۲۸۹-۲۹۰.

۶. وفيات الأعیان، ج ۳، ص ۲۸۷.

۷. شرح العقائد النسفیة، ص ۱۴۹.

۸. الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۶۳۵.

۹. مطالب أولى النهی فی شرح غایة المنتهی، ج ۵، ص ۶۵۸-۶۵۹؛ روح المعانی، ج ۱۳، ص ۲۲۸.

۱۰. وفيات الأعیان، ج ۳، ص ۲۸۸.

۱۱. مجموع الفتاوی، ج ۳، ص ۴۱۱؛ ج ۲۷، ص ۴۷۹.

۱۲. الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۶۳۷.

۱۳. رک: همان؛ مجموع الفتاوی، ج ۳، ص ۴۱۱.

نتیجه گیری

بررسی های به عمل آمده نشان می دهد که نام و یاد سیدالشهداء امام حسین علیه السلام از صدر اسلام تا حال توسط پیامبر، اصحاب و اندیشمندان اسلامی زنده نگه داشته شده و به خصوص آن حضرت علیه السلام مقام و عظمت او را به مردم گوشزد نموده است. جایگاه، مناقب و فضایل او، در عموم منابع روایی اهل سنت محفوظ بوده و «صحیح البخاری» نیز از این سعادت بی بهره نمانده است. انعقاد باب ویژه ای در این کتاب برای بیان مناقب امام حسن و امام حسین علیه السلام نشان دهنده ای جایگاه برجسته ای ایشان در این اثر است. بخاری بنا بر شرایط سخت گیرانه ای که در قبول و رد حدیث دارد، گرچه احادیثی زیادی را در رابطه به مناقب امام حسین علیه السلام نقل نکرده است، ولی با توجه به بررسی شرح ها و کتاب های ابواب و تراجم صحیح البخاری چنین برداشت می شود که بخاری عمدتاً باب های را منعقد می سازد که در تحت آن احادیث اندکی را نقل می کند و حتی در ذیل برخی باب ها هیچ حدیثی مسندی هم وجود ندارد. البته هدف وی از انعقاد چنین ابواب، اشاره به همه روایاتی است که در این مورد وارد شده است؛ اما بنا بر کدام ملاحظه ای در صحیح البخاری نیاورده است. بدین اساس، زمانی که امام بخاری باب مستقلی را تحت عنوان «باب مناقب الحسن و الحسين رضی الله عنهما» منعقد می سازد، اشاره به همه روایاتی دارد که درباره مناقب و جایگاه امام حسن و امام حسین علیه السلام دلالت دارد؛ گرچه آن ها در صحیح البخاری نقل نشده اند. مضاف بر آن، در روایاتی دیگری این اثر نیز، از امام حسین علیه السلام یاد شده و در حدود نه روایت از طریق وی نیز نقل شده است. لذا امام حسین علیه السلام در صحیح البخاری هم نقش محتوایی و متنی دارد که متعلق به مقام و منزلت ایشان می گردد و هم نقش سند دارد که من حیث یک راوی مؤثق برخی روایات از طریق وی عبور کرده است.

قابل ذکر است که بخاری علاوه بر بیان مناقب و فضایل امام حسین علیه السلام، در ضمن روایتی به واقعه اسفبار کربلا، شهادت امام حسین علیه السلام، عمل وحشیانه و جنایت ابن زیاد در مقابل سرمطهر ایشان اشاره کرده است.

در آخر به این مسأله تذکر رفته، آن عده افرادی که دنبال تطهیر یزید بوده و برای جنایت وی توجیحات باطل و بی اساسی ارائه نموده و به نحوی او را تبرئه می کنند که ربطی به عقاید اهل سنت نداشته و نسبت آن به اهل سنت مورد پذیرش نیست.

کتابنامه

- ارشاد السارى شرح البخارى، احمد بن محمد قسطلانى، مصر: المطبعة الكبرى الامرية، ١٣٢٣ق.
- الاستيعاب فى معرفة الاصحاب، يوسف بن عبدالله قرطبي، بيروت: دار الجيل، ١٤١٢ق.
- الاصابة فى تمييز الصحابة، احمد بن على ابن حجر، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٥ق.
- الأغانى، أبى الفرج الأصفهاني، بيروت: دارالفكر، بى تا.
- أنساب الاشراف، احمد بن يحيى بلاذرى، بيروت: دار الفكر، ١٤١٧ق.
- البداية و النهاية، اسماعيل بن عمر ابن كثير، بيروت: دار احياء التراث العربى، ١٤٠٨ق.
- بغية الطلب فى تاريخ حلب، عمر بن أحمد ابن العديم، بيروت: دار الفكر، بى تا.
- تاج العروس، محمد بن محمد زييدى، دمشق: دار الهداية، بى تا.
- تاريخ الرسل و الملوك، محمد بن جرير طبرى، بيروت: دار التراث، ١٣٨٧ق.
- تاريخ الاسلام، محمد بن احمد الذهبى، بيروت: دار الغرب الاسلامى، ٢٠٠٣م.
- تاريخ الأئمة، محمد ابن ابى الثلج، بيروت: دار القارى، ١٤٢٢ق.
- تاريخ دمشق، ابن عساكر، بيروت: دار الفكر، ١٤١٥ق.
- التاريخ الكبير، محمد بن اسماعيل بخارى، حيدرآباد الدكن: دائرة المعارف العثمانية، بى تا.
- تحفة الأحوذى بشرح جامع الترمذى، عبدالرحمن المباركفورى، بيروت: دار الكتب العلمية، بى تا.
- تفسير الغريب ما فى الصحيحين البخارى و مسلم، محمد الحميدى، قاهرة: مكتبة السنة، ١٤١٥ق.
- التوشيح شرح الجامع الصحيح، جلال الدين السيوطى، الرياض: مكتبة الرشد، ١٤١٩ق.
- التوضيح لشرح الجامع الصحيح، عمر بن على ابن ملقن، دمشق: دار النواد، ١٤٢٩ق.
- تهذيب الاسماء و اللغات، يحيى بن شرف النووى، بيروت: دار الكتب العلمية، بى تا.
- تهذيب التهذيب، احمد بن على ابن حجر، حيدرآباد الدكن: دائرة المعارف النظامية، ١٣٢٦ق.
- الثقات، محمد بن حبان، حيدرآباد الدكن: دائرة المعارف العثمانية، ١٣٩٣ق.
- جمهرة اللغة، محمد بن الحسن ازدى، بيروت: دار العلم للملايين، ١٩٨٧م.

- ديوان الادب، اسحاق بن ابراهيم فارابى، قاهرة: مؤسسة دار الشعب للصحافة، ١٤٢٤ق.
- ذخائر العقبي في مناقب ذوى القربى، محب الدين أحمد الطبرى، القاهرة: مكتبة القدسي، ١٣٥٦ق.
- الرد على المتعصب العنيد المانع من ذم يزيد، عبدالرحمن ابن الجوزى، بيروت: دارالكتب العلمية، اول، ١٤٢٦ق.
- روح المعاني، شهاب الدين محمود الألوسى، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤١٥ق.
- سنن ابن ماجه، محمد بن يزيد ابن ماجه، بيروت: دار الرسالة العالمية، ١٤٣٠ق.
- سنن ابى داود، سليمان بن الأشعث سجستاني، بيروت: دار الرسالة العالمية، ١٤٣٠ق.
- سنن الترمذى، محمد بن عيسى الترمذى، مصر: مطبعة مصطفى البابى الحلبي، ١٣٩٥ق.
- سنن النسائى، احمد بن شعيب نسائى، حلب: مكتب المطبوعات الاسلامية، ١٤٠٦ق.
- سير أعلام النبلاء، شمس الدين الذهبى، القاهرة: دار الحديث، ١٤٢٧ق.
- شرح البخارى، حمد بن محمد الخطابى، مكة المكرمة: جامعة أم القرى، اول، ١٤٠٩ق.
- شرح العقائد النسفية، سعد الدين التفتازانى، بيروت: دار إحياء التراث العربى، ١٤٣٦ق.
- شرح صحيح البخارى، على بن خلف ابن بطلال، رياض: مكتبة الرشيد، ١٤٢٣ق.
- شرح معانى الآثار، احمد بن محمد طحاوى، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٣٩٩ق.
- الشرعية، محمد بن الحسين الأجرى، الرياض: دار الوطن، دوم، ١٤٢٠ق.
- صحيح ابن حبان، محمد بن حبان، بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٤٠٨ق.
- صحيح البخارى، محمد بن اسماعيل بخارى، بيروت: دار طوق النجاة، ١٤٢٢ق.
- صحيح مسلم، مسلم بن الحجاج نيسابورى، بيروت: دار إحياء التراث العربى، بى تا.
- الصواعق المحرقة، أحمد بن حجر الهيتمى، بيروت: مؤسسة الرسالة، اول، ١٤١٧ق.
- الطبقات الكبرى، محمد بن سعد، بيروت: دار صادر، اول، ١٩٦٨م.
- عمدة القارى شرح البخارى، بدرالدين بن احمد عينى، بيروت: دار إحياء التراث العربى، بى تا.
- فتح البارى شرح صحيح البخارى، احمد بن على ابن حجر، بيروت: دار المعرفة، ١٣٧٩ق.
- الكامل فى التاريخ، على بن ابى الكرم ابن الاثير، بيروت: دار الكتاب العربى، ١٤١٧ق.
- الكواكب الدرارى شرح البخارى، محمد بن يوسف الكرمانى، بيروت: دار إحياء التراث العربى، ١٤٠١ق.

- الكوثر الجارى الى رياض احاديث البخارى، احمد بن اسماعيل الكوراني، بيروت: دار احياء التراث العربى، ١٤٢٩ق.
- الكوكب الدرى على جامع الترمذى، رشيد أحمد الكنكوهى، تحقيق: محمد زكريا الكاندهلوى، لكهنو: مطبعة ندوة العلماء، ١٣٩٥ق.
- اللامع الصبيح بشرح الجامع الصحيح، شمس الدين اليزماوى، دمشق: دار النوادر، ١٤٣٣ق.
- لسان العرب، محمد بن مكرم ابن منظور، بيروت: دار صادر، ١٤١٤ق.
- مجمع الزوائد، على بن ابى بكرهيثمى، بيروت: دار الفكر، ١٤١٢ق.
- مجموع الفتاوى، تقى الدين احمد ابن تيميه، المدينة: مجمع الملك فهد، ١٤١٦ق.
- مرقاة المفاتيح، على بن سلطان ملاعلى قارى، بيروت: دار الفكر، ١٤٢٢ق.
- المسامرة فى شرح المساييرة فى علم الكلام، كمال الدين المقدسى، مصر: المطبعة الكبرى الاميرية، ١٣١٧ق.
- المستدرک على الصحيحين، محمد بن عبدالله نيسابورى، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١١ق.
- مسند احمد، احمد بن حنبل، بيروت: عالم الكتب، ١٤١٩ق.
- مسند البزار، أحمد البزار، المدينة: مكتبة العلوم والحكم، ١٩٨٨-٢٠٠٩م.
- مصنف ابن ابى شيبه، ابوبكر ابن ابى شيبه، رياض: مكتبة الرشى، ١٤٠٩ق.
- مطالب أولى النهى فى شرح غاية المنتهى، مصطفى بن سعد السيوطى، دمشق: المكتب الإسلامى، ١٤١٥ق.
- المعجم الكبير، سليمان بن احمد طبرانى، قاهرة: مكتبة ابن تيمية، ١٤١٥ق.
- منار القارى شرح البخارى، محمد قاسم حمزه، دمشق: مكتبة دارالبيان، ١٤١٠ق.
- المنتقى من منهاج الاعتدال، محمد بن احمد الذهبى، تحقيق: محب الدين الخطيب، بى جا، بى تا.
- منحة البارى شرح البخارى، زكريا بن محمد سنيكى، رياض: مكتبة الرشيد، ١٤٢٦ق.
- النهاية فى غريب الحديث و الاثر، مبارك بن محمد ابن الاثير، بيروت: المكتبة العلمية، ١٣٩٩ق.
- «الامام البخارى وفقه التراجم فى جامعه الصحيح»، محمد عتر الحلبى، كويت: مجلة الشريعة و الدراسات الاسلامية، ش ٤، ص ٤١-٨٩، ١٤٠٦ق.